

میلاد
باسعادت
امام رضا (ع)
مبارک باد

خاطره زیارت

امام مهربان

۱۴۶

شکر + کوله ییشت

۱۴۰۲ ۰۳ ۱۰

شعبه رایگان روزنامه شهریار
روزه کودکان و نوجوانان مشهد
شماره ۳۵۴، روزنامه شهریار
شنبه



امام مهربان



فکر می‌کردم، به طرف دیگر صحن
رفتم که به کتابخانه‌ی رضوی برسم
و کتاب‌هایی را که امانت گرفته بودم
به کتابدار برگردانم. ناگهان چشمم به
صحنه‌ای زیبا و جالب افتاد. یک خادم
مهربان دست یک پسرک‌چولو را که
خیلی هم گریه کرده بود در دست
داشت. یادچند دقیقه‌ی پیش افتادم.
جلوتر رفتم. به موهای زیبای

بعد از نام و یاد خدای بزرگ،
سلام می‌کنیم به شما
بچه‌های عزیز. امیدواریم در
سالروز میلاد امام مهربانی‌ها
حضرت رضا [ع] تنتان سالم و لب‌تان
خندان باشد.

روزهای عید روزهایی
به یادماندنی هستند. هر
طرف را نگاه می‌کنی، همه
خوش‌حال‌اند و گل و شیرینی
و شادی پخش می‌کنند. آن
روز هم روز عید بود. توی حرم
امام رضا [ع] مردم شور و حال
خاصی داشتند. من هم کنار
سقاخانه داشتم آب می‌خوردم
که ناگهان مادر و پدری را دیدم که
با نگرانی دنبال کسی می‌گشتند.
آن مادر به سمت من آمد و گفت:
«دختر جان، ببخشید! یک پسر
کوچولو این طرف‌ها ندیدی که تنها
باشد؟» گفتم: «نه.» چون واقعا آن
بچه را ندیده بودم. پدر آن بچه‌ی
گمشده در حالی که از سقاخانه
دور می‌شدند گفت: «یا ضامن
آهو، بچه‌ام را از شما می‌خواهم!»
همان‌طور که به آن پدر و مادر



فهرست

امام مهربان ۱/
خاطره زیارت ۲/
جاسواکی بازیافتی ۳/
این همه شکلات! ۴/
امپراتور قطارها ۶/
همراه با زندگی نامه ۷/
نان‌آور ۸/
دویانه ۹/
قاب کودکی ۱۰/
دانش‌پس‌های علمی ۱۱/
می‌خواهم مهندس شوم
تا همه وسایل خراب دنیا را تعمیر کنم ۱۲/
زبان مادری‌مان را حفظ کنیم ۱۴/
جدول انگلیسی ۱۶/
عاروشک جلی ابرکوه ۱۷/

صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجاد طلوع هاشمی
دبیر ضمائم:
ارژنگ جاتمی
دبیر ضمیمه:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه‌آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
اینترنت نام: ۰۶۰-۵۴۶۵۸۰۹۰
نشانی: میدان شهدا، نیش دانشگاه ۱
دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰

کتاب «ضامن آهو» را دوباره بخوانم. بعضی از کتاب‌های خوب را حتی اگر چند بار بخوانیم، باز خواندنی، شیرین و فراموش‌نشدنی هستند.

ادامه داد: «اینجا، در حرم امام مهربانی‌ها، هیچ آدمی چه کوچک چه بزرگ هیچ‌وقت گم نمی‌شود. جای هیچ‌نگرانی‌ای نیست.» و با پسر کوچولو به سمت قسمت پیداشدگان رفت. از آن خادم که داشت به بچه گمشده کمک می‌کرد تشکر کردم و به سمت کتابخانه حرکت کردم. دوست داشتم

پسر کوچولو دستی کشیدم و با خوش‌حالی گفتم: «دیگر ناراحت نباش کوچولو! مامان و بابایت آن طرف هستند. الان تو را می‌بینند.» و با انگشت، طرف دیگر صحن را نشان دادم. روز عید بود و صدای نقاره‌ها به گوش می‌رسید. پسرک با خوش‌حالی جمعیت را نگاه می‌کرد تا پدر و مادرش را ببیند. به خادم مهربان گفتم: «چند لحظه پیش پدر و مادر آن کودک را دیدم.» خادم با لیخندی بر لب گفت: «چه خوب! دقیقا کجا؟» و از من تشکر کرد. بعد هم



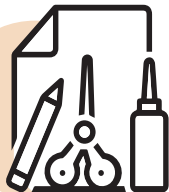
خاطره زیارت

باغ گل‌ها اینجاست
می‌شوم پروانه
رفته‌ام با مامان
صحن سقاخانه
همه اینجا هستند
از تمام ایران
غصه‌ها کم‌رنگ‌اند
لب مردم خندان
ناگهان می‌آید
یک صدای زیبا
می‌زند نقره
خدمی آن بالا



منیره هاشمی

تصویرگر: فاطمه توکلی



جامسواکی بازیافتی



چگونه درست کنیم؟

شما با در بطری‌ها یا در ظرف‌های دیگر چه کار می‌کنید؟ آن‌ها را دور می‌اندازید؟ هیچ فکر کرده‌اید با در بطری‌ها می‌توانید چیزهای قشنگ و قابل استفاده‌ی بسیاری درست کنید؟ مثل جامسواکی. پس همین حالا دست به کار شوید! با کمک بزرگ‌ترتان، میانه‌ی شش در بطری را با کاتر به آرامی و با احتیاط دریاورید. این شش حلقه را دور یک در بطری بچسبانید. وسط آن را تگه‌ی شیلنگ یا لوله‌ی پلاستیکی بچسبانید. تگه دیگر شیلنگ را روی در بزرگ‌تر بطری بچسبانید. حالا می‌توانید مسواک‌های خانواده را در جامسواکی قرار دهید.



چی لازم داریم؟

۱. در بطری

۲. کاتر

۳. شیلنگ آب

۴. چسب حرارتی

این همه شکلات!

شکلات نج‌نچی کرد و گفت:
«مگر یادتان رفته دکتر گفت
شیرینی و شکلات ممنوع؟!
چرا شکلات خریدید، آن
هم این همه؟!» مادر بزرگ
باز لیخندی زد و گفت:
«برای خودم نخیده‌ام. خیر
است. شادی است.» بعد
هم شکلات‌ها را برد و توی
کیف چرمی‌اش گذاشت.
رفت و وضو گرفت. شال
سفید قشنگش را سرش
کرد و چادر مهمانی‌اش را به
سرش انداخت و کیف چرمی
به دست، راه افتاد تا برود.
دخترش دوباره با تعجب گفت:
«کجا مادر بزرگ؟ شیک و پیک
کردی!» مادر بزرگ لیخندی زد
و گفت: «امشب شب تولد
امام مهربان، امام رضا [ع]،
است. می‌روم حرم زیارت.»

پلاستیک بزرگ پر از شکلات
خرید. پلاستیک بزرگ شکلات
را دستش گرفت و راه افتاد تا
برود خانه که همسایه‌اش،
خانم گل، او را دید. خانم گل تا
مادر بزرگ را با آن همه شکلات
دید گفت: «وای مادر بزرگ،
حواستان کجاست؟! شما که
نمی‌توانید چیزهای شیرین
بخورید! برایتان ضرر دارد،
آن هم این همه!» مادر بزرگ
لیخندی زد و گفت: «نگران
نباش خانم گل. برای خودم
نیست. خیر است. شادی
است.» بعد هم خدا حافظی
کرد و رفت. به خانه که رسید،
دخترش با دیدن پلاستیک

همه شیرینی و شکلات
دوست دارند اما
بعضی‌ها بیمارند.
نمی‌توانند چیزهای
شیرین بخورند. مادر بزرگ
هم نمی‌توانست شکلات
بخورد. دکتر گفته بود نباید
چیزهای شیرین بخورد.
مادر بزرگ چادر گل‌دارش را
روی سرش انداخت و کیف
پولش را برداشت و از خانه
بیرون رفت. رفت تا شکلات
بخرد. مادر بزرگ بیماری قند
داشت. نمی‌توانست چیزهای
شیرین بخورد. نه شیرینی،
نه شکلات و نه نقل و نبات
اما رفت مغازه‌ی قنادی و یک





برایش خوب نیست. مادر بزرگ
لبخند می زد و می گفت :
«بفرمایید! شیرینی تولد امام
مهربانمان است. من بیماری
قند دارم. نمی توانم شیرینی
بخورم اقا می توانم دهان
شما را شیرین کنم. بفرمایید،
بفرمایید!»

آن وقت با عجله پلاستیک
شکلات را باز کرد و به همه
تعارف کرد. زن و مرد و بچه،
همه، شکلات برداشتند و
خوردند غیر از خودش چون
نمی توانست شکلات بخورد.
دکتر گفته بود چیزهای شیرین

بعد هم نگاهی به سرو وضع
خودش انداخت و لبخند زن
ادامه داد: «وقتی برای تبریک
تولد کسی به خانه اش
می روی، باید مرتب باشی.»
دختر مادر بزرگ لبخندی زد.
با مهربانی به مادر بزرگ نگاه
کرد و گفت: «برای من هم دعا
کنید. اگر مجبور نبودم بروم
سرکار، من هم می آمدم.»
و همان طور که چشمک
می زد، به کیف چرمی
نگاه کرد و گفت :
«پس شکلات ها برای
این بود!» مادر بزرگ
لبخندی زد و سرتکان
داد. کفش هایش را
پوشید و به راه افتاد. به حرم
که رسید، جلودر ایستاد و
سلام داد. با خوش حالی
به گنبد طلایی نگاه کرد
و گفت: «آقای مهربانم،
تولدت مبارک باشد! این
هم شیرینی تولدت.»



تصویر: زهرا افشاری



بازی موبایلی

امپراتور قطارها



عبدرضا وفاقی‌نیا

این هفته می‌خواهیم به یک ماجراجویی متفاوت برویم، جایی که در بازی Sid Meier's Railroads باید امپراتوری راه‌آهن و قطارهای خودتان را بسازید و هر روز آن را توسعه دهید. هدف شما در بازی بسیار ساده است. باید مسیر راه‌آهن خودتان را بسازید و سعی کنید این کار را به شکلی انجام دهید که در نهایت بیشترین سود تجاری را برای شما داشته باشد. برای این منظور، مثلاً می‌توانید با منابع در دسترس، راه‌آهن را به شکلی بسازید که شهرهای مختلف را به هم وصل کند و در مسیر آن معادن مختلفی قرار بگیرد. هرچند ساخت راه‌آهن در این بازی ساده و راحت طراحی شده است، چالش‌های خاص خود را هم دارد. برای نمونه، ممکن است مسیری را در نظر داشته باشید که دو شهر را به هم وصل کند و بخواهید این کار را به شکلی انجام دهید که یک معدن هم در مسیر راه‌آهن باشد. با این حال، رسیدن به این هدف، به معنای آن است که راه‌آهن شما باید از کوه‌ها یا موانع دیگری بگذرد. در نتیجه باید هزینه بیشتری برای ساخت آن پرداخت کنید. اینجاست که سؤال پیش می‌آید آیا این هزینه ارزشش را دارد یا خیر. قطارهای بازی هم انواع مختلفی دارند و به مرور می‌توانید از فناوری‌های پیشرفته‌تری در ساخت آن‌ها استفاده کنید. مثلاً با جلورفتن در بازی، قطارهایی سریع‌تر خواهید داشت که می‌توانند حمل و نقل هر چیزی را سرعت ببخشند. در مجموع، چهل نوع قطار مختلف در بازی در دسترس است.



کد روبه‌رو را اسکن
و ساخت دنیایی از
مسیرهای راه‌آهن و
قطارها را آغاز کنید!

اسکن کنید





قصه‌هایی از ۱۴ معصوم امام رضا [ع]



اگر از آن دسته کسانی هستید که به خواندن کتاب‌های تاریخی دینی علاقه‌مندند، به شما پیشنهاد می‌کنیم این کتاب خوب را حتماً بخوانید. این کتاب شما را با رفتار و زندگی امام هشتم ما شیعیان آشنا می‌کند. در بخشی از این کتاب می‌خوانید:

در زمان‌های قدیم، در یک دشت بزرگ، آهویی زیبا با دو فرزند خود زندگی می‌کرد. آهو هر روز برای پیدا کردن غذا از لانه بیرون می‌رفت و از فرزندان خود می‌خواست در لانه منتظر او بمانند. یک روز که آهوی مادر به دنبال غذا رفته بود، ناگهان پایش در دام گیر افتاد و اسیر شکارچی شد. آهوی زیبا ترس جان خود را نداشت. تنها نگران بچه‌ها بود.

شکارچی از راه رسید و آهو را بلند کرد تا با خود ببرد. در این لحظه، آهو سرش را به طرف آسمان بلند کرد و از خداوند مهربان کمک خواست. آهو در دل خود می‌گفت: «بعد از اینکه شکارچی من را بکشد، خدا می‌داند بچه‌های من چه می‌شوند.» مردی از آن اطراف می‌گذشت. شکارچی با دیدن آن مرد آهو را پایین گذاشت و به چهره‌ی آن مرد نورانی خیره شد. آهو با دیدن آن مرد مهربان، سریع به طرف او حرکت کرد و پشت سر آقای مهربان مخفی شد. مرد مهربان به شکارچی گفت: «این آهو را به من بده. من مبلغ زیادی پول برای آن به تو می‌پردازم.»

شکارچی گفت: «این آهو را خودم به دام انداخته‌ام و قصد فروش آن را ندارم.» آهو که متوجه سماجت شکارچی شده بود، نگاهی به چهره‌ی آقای مهربان کرد و گفت: «من در لانه دو بچه آهو دارم که منتظر غذا هستند. نگران آن‌ها هستم.»

اگر می‌خواهید بدانید امام رضا [ع] چه طور آهو را از دست شکارچی نجات داد، ادامه‌ی داستان را در کتاب بخوانید.



قصه‌هایی از ۱۴ معصوم - امام رضا [ع]
نویسنده: فاطمه قدیانی
ناشر: برف، ۱۴۰۱

معرفی انیمیشن

نان آور



مهرزاد جلایی

داستان این انیمیشن درباره‌ی دختری به نام پروانه در افغانستان است که پدرش به دست طالبان بازداشت می‌شود و به زندان می‌رود. پروانه و مادرش به دنبال پدر می‌روند. زمانی که همه‌ی راه‌ها را برای دیدن پدر و آزاد کردنش بسته می‌بینند، می‌فهمند باید زندگی‌شان را بدون او بگذرانند اما چون هیچ زنی در افغانستان حق ندارد تنهایی در شهر رفت و آمد کند یا هیچ مغازه‌ای به زن تنها جنس نمی‌فروشد، پروانه با کوتاه کردن موهای خود و پوشیدن کلاه و سرپند، خودش را شبیه پسرها می‌کند. از این به بعد، نام او نام آتش می‌شود. او کم‌کم وارد دنیای سخت کار می‌شود.

پروانه کار می‌کند و پول‌هایش را جمع می‌کند. او چندین بار تلاش می‌کند پدرش را ببیند اما موفق نمی‌شود. درست روزی که یکی از اقوامشان به نام رزاق به پروانه کمک می‌کند پدرش را آزاد کنند، جنگ شروع می‌شود و خانواده‌ی پروانه هم مثل مردم آواره‌ی دیگر شهر خود را رها می‌کنند. اما پایان صبر و امید برای خانواده‌ی نان آور کوچک، شیرینی دیدار پدر است. درست وقتی کسی فکرش را نمی‌کند، آن‌ها پدرشان را می‌بینند. اگر می‌خواهید بدانید اعضای این خانواده چه طور دوباره گرد هم می‌آیند، حتما این انیمیشن را تماشا کنید.

نام: نان آور

کارگردان: نورا توومی

نویسنده: دیورا انیز و آنتینا دورون

تاریخ انتشار: ۲۰۱۷

ساخت: ایرلند کانادا و لوکزامبورگ

زمان: ۹۴ دقیقه

دستور آشپزی



دوپپازه



مرجان اسماعیلی

دوپپازه یک غذای خوش مزه و ساده است. البته بر خلاف اسمش، دوتا پیاز ندارد!

اول سیب زمینی را می شوئیم و می گذاریم آب پز شود. بعد از حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه که سیب زمینی نیم پز شد، آن را با آب سرد می شوئیم و پوست می گیریم. سیب زمینی را به شکل حبه های کوچک خرد می کنیم. پس سیب زمینی نباید آن قدر پخته شود که له شود. پیاز را خرد می کنیم، در روغن تفت می دهیم و نمک و فلفل و زردچوبه را به پیاز اضافه می کنیم تا کمی سرخ شود. سیب زمینی را به مواد اضافه می کنیم. بعد از اینکه سیب زمینی هم سرخ شد، کمی آب لیمو و شنبلیله به مواد اضافه می کنیم. دوپپازه ی ما آماده ست البته با یک پیاز! این غذا را می توانیم با نان یا برنج بخوریم.



چی لازم داریم؟

پیاز کوچک یک عدد

سیب زمینی متوسط یک عدد

نمک به میزان لازم

فلفل و ادویه به میزان لازم

شنبلیله به میزان دلخواه

آب لیمو به میزان دلخواه



آنیثا نصیری کلاس اول



دینا رضاییان



سروش ریخته گرچی و پدربزرگ

قاب کودکی

شما هم می توانید
عکس های کودکان خود را
برای ما به شماره ایتای
۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰ بفرستید.



برهام و پوریا دوبرادر مهربان



سید پارسا دقیق ۳ ساله

شعبده بازی در آشپزخانه



مواد و وسایل لازم

۳ لیوان شفاف

۱/۴ کلم بنفش کوچک

جوش شیرین

سرکه

یک کاسه آب داغ

مرحله ۱: یک قاشق جوش شیرین در یک لیوان بریزید و آن را از آب پر کنید. وقتی جوش شیرین در آب حل شد، محلول باید بی‌رنگ باشد.

مرحله ۲: کلم بنفش را خرد [رنده] کنید و ۵ دقیقه در آب داغ بریزید. پس از آن، باید مایع بنفش‌رنگی داشته باشید که با استفاده از آب‌کش، آب کلم بنفش را درون لیوان دوم خالی کنید.

مرحله ۳: لیوان سوم را از سرکه پر کنید. سرکه باید بی‌رنگ باشد.

حالا دست به کار شوید!

مقداری آب کلم بنفش درون لیوان اول بریزید. آب به شکل جادویی به رنگ آبی درخواهد آمد. مقداری از مایع بنفش را درون لیوان سوم بریزید. محلول آن به رنگ قرمز تغییر خواهد کرد!

شعبده‌بازی هنوز تمام نشده است! اگر در لیوان سوم که به رنگ قرمز درآمده کمی جوش شیرین بریزید، مشاهده خواهید کرد رنگ محلول دوباره بنفش خواهد شد.

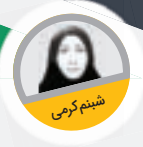
جالب است بدانید این همان اتفاق است که در معده و هنگام اسیدی شدن و خوردن شربت معده اتفاق می‌افتد. یعنی خاصیت اسیدی خنثی می‌شود.

اسیدها و بازها چه موادی هستند؟

اسیدها و بازها از معروف‌ترین موادی هستند که در هر آزمایشگاه شیمی وجود دارند. کاربرد فراوانی هم دارند. اطراف ما پر از موادی است که خاصیت اسیدی یا بازی دارند. برای نمونه، آب لیمو یا سرکه جزو اسیدها هستند. اسیدها معمولاً ترش مزه‌اند البته بعضی از آن‌ها سمی و خطرناک‌اند اما صابون، جوش شیرین، پاک‌کننده‌ها و مایع سفیدکننده موادی بازی هستند. بازها مزه‌ای تلخ یا گس دارند. موادی بسیار زیادی هم هستند که نه خاصیت اسیدی دارند، نه خاصیت بازی، مثل آب.

شاید برای اینکه در جایی شناخته شوید به یک نفر نیاز داشته باشید که شما را به دیگران معرفی کند. شناساگرها همان معرف‌هایی هستند که با تغییر رنگ، موادی اسیدی و بازی را مشخص می‌کند. یکی از شناساگرهای طبیعی، آب کلم بنفش است.

قهرمان کوچک اسکیت استان: می خواهم مهندس شوم تا همه وسایل خراب دنیا را تعمیر کنم



شبنم کریمی

مامان و باباهای مهربان و دل سوز همیشه نگران سلامتی بچه های خود هستند. به همین دلیل، بسیاری از ورزش ها و بازی ها را برای بچه ها مناسب نمی دانند اما گاهی برخی از ورزش ها با رعایت ایمنی نه تنها خطرناک نیستند می توانند خیلی هم مفید باشند. یکی از این ورزش ها اسکیت سواری است. محمّد صدرا آل عباسیان هفت ساله و نوآموز پیش دبستانی «بهترین ها» است. او عضو تیم اسکیت «آسا» زیر نظر انجمن آلپاین و دانهیل استان خراسان رضوی و دارای چند مقام برتر استانی است و به زودی برای مسابقات کشوری اعزام می شود. با این دوست کوچکمان گفت وگویی داشتیم که می خوانید.

از چند سالگی و چه طور به اسکیت علاقه مند شدی؟

از چهار سالگی ورزش را با رشته اسکیت آغاز کردم. اسکیت رشته ی خیلی خوبی است. خیلی ها فکر می کنند یاد گرفتن اسکیت سواری و پوشیدن آن کار خیلی سختی است اما این کار را با تمرین، خیلی زود یاد می گیریم.

به این دلیل که اسکیت کردن را خیلی دوست دارم، وقتی اسکیت می زنم انگار در حال پرواز هستم. اکنون برای مسابقات کشوری تمرین می کنم. تا قهرمانی کشور و مربی اسکیت شدن، این ورزش را ادامه می دهم و هیچ وقت اسکیت را کنار نمی گذارم.



از پیروزی‌هایی که به دست آورده‌ای برایمان بگو.

نخستین مدال و حکمی که با تلاش‌های خودم و زحمات مربی‌ام گرفتم اسفند ۱۴۰۰ در مسابقات بین باشگاهی در ماده‌ی اسلalom بود که نفر اول A شدم. در مسابقه‌ی بعدی هم که اردیبهشت ۱۴۰۱ در شاخه‌ی اسکیت کراس برگزار شد نفر اول استان شدم. تیر و سپس شهریور همان سال توانستم نفر اول مسابقات بین باشگاهی در آلپاین ماده‌ی اسلalom و نفر اول مسابقات بین باشگاهی در شاخه‌ی اسکیت کراس شوم. اسفند پارسال نیز مقام اول استان در رشته‌ی آلپاین ماده پارالل را به دست آوردم. در همه‌ی این پیروزی‌ها احساس خوبی داشتم و خیلی خوشحال بودم زیرا همه به من می‌گفتند «قهرمان»!

یک خاطره از مسابقات اسکیت برایمان

تعریف کن.

وقتی که تازه به کلاس اسکیت می‌رفتم آقای مرتاض، مربی‌ام، برای اینکه بچه‌ها متوجه حرف‌هایش بشوند و بدانند باید چه کاری انجام بدهند با صدای بلند حرف می‌زد و من فکر می‌کردم که دارد دعوا می‌کند. یک روز در مسابقه‌ی باشگاهی نوبت من شد که پشت خط آغاز بروم. وقتی سوت را زدند، شروع کردم به دویدن و آقای مرتاض پشت سر من با صدای بلند فریاد می‌زد: «صدرا پا بزن! صدرا بدو!» و از آنجایی که من فکر می‌کردم دارند مرا دعوا می‌کنند کل راند مسابقه را گریه کردم تا به خط پایان رسیدم. البته نفر اول هم شدم! بعد که مامانم پرسید چرا گریه می‌کنم برایش توضیح دادم و آقای مرتاض که مطلع شد، دیگر هیچ وقت اسم من را بلند صدا نزد.

درباره‌ی ورزش اسکیت چه می‌دانی؟

مربی و پدرم می‌گویند اسکیت سواری به حفظ تعادل و تمرکز خیلی کمک می‌کند و سبب می‌شود عضلات ساق و مچ پا خیلی قوی شوند. ورزش برای سلامتی قلب و ریه و بقیه اعضای بدن خیلی لازم و خوب است. تا به حال در زمان ورزش آسیب‌های زیادی دیده‌ام و بیشتر زانو و آرنج زخم شده است زیرا وقتی خارج از کلاس برای تمرین رفته بودم، ایمنی اسکیت را نبسته بودم که اگر می‌بستم، این اتفاق‌ها پیش نمی‌آمد. اکنون دوست دارم در مسابقات کشوری مقام اول را به دست بیاورم. برای موفقیت در این ورزش، فقط باید تمرین زیادی داشته باشیم. نباید زود خسته شویم و فکر کنیم اسکیت کردن را یاد نمی‌گیریم. وقتی با تمرین و تلاش اسکیت را یاد بگیریم، اعتماد به نفسمان خیلی زیاد می‌شود، به ویژه وقتی همه می‌گویند: «چه طوری می‌توانید روی چرخ‌های به این کوچکی بایستید؟!» به کوهنوردی و موتور سواری حرفه‌ای هم خیلی علاقه دارم. بعضی اوقات با پدرم به کوهنوردی می‌روم. دوست دارم کارهای زیادی یاد بگیرم و مهندس شوم تا همه‌ی وسایل خراب دنیا را تعمیر کنم.

جز اسکیت، به چه ورزش‌هایی

علاقه داری؟

دوست دارم وقتی بزرگ شدم موتور کراس بخرم و با پدرم کوه بروم و یک مربی خوب برای شاگردانم بشوم. مدال مسابقه‌ی استانی‌ام را خیلی دوست دارم. بعضی وقت‌ها از اینکه

می‌کنم همیشه ورزش کنند، هر رشته‌ای را دوست دارند ادامه بدهند و از شکست خوردن نترسند. مامان و بابا و مربی‌خوبم، آقای مرتاض، خیلی در پیروزی‌هایم به من کمک کردند که ممنونم. تلاش و تمرین خودم هم در این راه تأثیر بسیاری داشته است. از هیئت اسکیت استان هم بابت حمایت‌های بی‌دریغشان سپاسگزارم.

نمی‌توانم تکنیک‌هایی را که مربی‌ام آموزش می‌دهد درست انجام بدهم خیلی ناراحت می‌شوم اما وقتی به خانه برمی‌گردم، آن قدر زیاد تمرین می‌کنم تا زود یاد بگیرم و به این شکل ناراحتی‌ام را فراموش می‌کنم. به دوستانم هم پیشنهاد

زبان مادری مان را حفظ کنیم



شاید برایتان این پرسش پیش آمده باشد که چه طور می شود از زبان فارسی محافظت کرد.
پاسخ: با خواندن و دریاد نگهداشتن متون کهن، مثل ها، شعرها و داستان هایی که از گذشته برایمان مانده است.



چشم هایمان را ببندید و یک لحظه فکر کنید حکیم بزرگ فردوسی چه زحمتهایی برای زنده نگهداشتن زبان فارسی و سرودن شاهنامه کشیده است. حالا چشم هایمان را باز کنید و با همه ی توان، از این میراث گران بها و کهن نگهداری کنید.



شنیدم چه گفتی!
گفتی زبان کتاب های قدیمی یک چاهایی سخت می شود و شما هاچ و واج می مانی در حالی که معنی آن کلمه ها و جمله های سخت را نمی دانی.
راه حلش خیلی ساده است!
بیا مرحله ی بعد تا برایت بگویم چه کار کنی؟



اول اینکه هر سختی‌ای یک روز آسان می‌شود. پس نترس و با اراده شاهنامه بخوان و جلو برو. می‌توانی از بزرگ‌ترها سؤال کنی.
«منظورم از بزرگ‌ترها بچه‌های قد بلند و درشت‌هیکل نیستند. منظورم مامان‌ها و باباها، معلم‌ها، مامان بزرگ‌ها و بابا بزرگ‌ها هستند.»
سوم اینکه در این سال‌ها کلی کتاب جذاب از میراث کهن فارسی با زبان ساده ویژه‌ی شما بچه‌ها چاپ شده است که می‌توانید در کتابخانه و کتاب فروشی به سراغ آن‌ها بروید و بخوانید.

۴



اصلاً چرا شما یکی از همان آدم‌های باصالت و ریشه‌داری که همیشه حواسشان به زبانش است نباشید؟
هم زبان توی ذهن که با آن حرف می‌زنی و حرف‌های زیبا و پرمعنا، هم زبان فارسی که این همه مهربان و دوست‌داشتنی و شیرین است و اگر نبود، معلوم نبود ما با چه زبانی حرف می‌زدیم.

۶



۵

تازه، یک دنیا انیمیشن خوش‌رنگ و لعاب و تخیل‌برانگیز هم بر اساس داستان‌های کهن فارسی ساخته‌اند که اگر چشم‌های قشنگتان خسته نمی‌شود، کمی وقت گران‌بهای خود را بگذارید و به تماشای آن‌ها بنشینید.



جدول انگلیسی:

ضامن آهو

آهو خیلی ترسیده بود. شکارچی دنبالش بود. آهو دوید و دوید تا مردی را دید که چهره اش نورانی بود. آهو فکر کرد آن مرد مهربان است و

پیش او رفت. مرد نورانی آهو را از دست شکارچی نجات داد. آن مرد مهربان که ضامن آهو شد امام هشتم ما، امام رضا [ع]، بود. امروز تولد امام رضا [ع] است. بیایید ما هم مثل او با همه مهربان باشیم!

C	K	L	I	T	R	T
G	N	O	F	O	D	Y
A	H	A	A	D	K	L
Z	U	V	C	A	A	K
E	N	H	E	Y	L	I
L	T	R	E	O	L	N
L	E	A	S	T	E	D
E	R	N	S	T	C	E



پاسخ ها

Gazelle آهو

Hunter شکارچی

Ran دوید

Face چهره

Today امروز

All همه

Kind مهربان



عاروسک جلی ابرکوه



امروز قرار است به شهر زیبای ابرکوه در استان یزد سفر کنیم و بایکی از عروسک‌های قدیمی کشورمان آشنا شویم. نام این عروسک «عاروسک جلی» نام دارد. در گویش محلی مردمان ابرکوه، به «عروسک» «عاروسک» و به تگه‌های پارچه «جل» می‌گویند. عاروسک جلی حدود چهار قرن پیشینه دارد و در سال‌های اخیر نیز حامد اکرمی آن را احیا کرده است. عاروسک زیبای جلی با شماره‌ی ۱۵۰۴ در سال ۱۳۹۶ به فهرست آثار ملی ناملموس ایران افزوده شده است. عاروسک از چهار قرن پیش به دست مادر بزرگ‌ها برای نوه‌ها به این شکل تولید می‌شده و در سفر جای جاگات در سال ۲۰۲۰ میلادی به ایران، از سوی آقای راجا گوپال، نماینده‌ی شهردار زنو، نماد صلح جهانی شناخته شد. از پوشش‌های عاروسک جلی می‌توان به شش چین، هشت چین، جلیقه، چارقد، نظامی و تنبان اشاره کرد که مدل بیشتر لباس‌های آن‌ها مربوط به دوران قاجار است. بی‌بی، سید، مش سکینه، مش رباب، حاج رضا، مش تقی، گل حسن، گل حسین، حاج محمد، حاج بی‌بی، ماه بی‌بی، شاه بی‌بی، بی‌بی زبیده و مش رقیه از نام‌های عاروسک جلی و برگرفته از نام‌های پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها هستند.



